

سیاست گذاری عمومی، علوم اجتماعی، و دولت چشم انداز تاریخی

پیتر واگنر^۱، ترجمه و تحقیق: حسین حسینی^۲

^۱ پیتر واگنر استاد تئوری اجتماعی و سیاسی در مؤسسه دانشگاهی اروپا در فلورانس ایتالیا و استاد جامعه شناسی دانشگاه وارویک انگلستان است. آخرین کتابی که از وی منتشر شده است در برگیرنده ی موضوعات متنوعی درباره جهانی شدن است: فراتر از جهانی شدن (همکاری با « ناتالی کاراگانیس » ۲۰۰۶ میلادی)، و تاریخچه و تئوری عاوم اجنماعی.
^۲ دکترای علوم سیاسی (گرایش سیاست گذاری عمومی)، دانشکده علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، شهرضا، اصفهان.

نویسنده مسئول:

حسین حسینی

چکیده

پیتر واگنر در این مقاله به بررسی توسعه ی چشم انداز سیاست گذاری از نظر تکامل دولت مدرن و نیاز های آن به دانش سیاست گذاری پرداخته است. او با ترسیم توسعه ی دانش اجتماعی برای بازگشت بشر به عصر روشنگری، به بحث درباره ی سنت های نظری مختلف مداخله سیاسی، نیاز به دانش تجربی و رابطه نزدیک چنین دانشی با وظایف مدیریتی دولت مدرن بحث می کند. او این مقاله را با تحلیلی در مورد «دانش علمی» در حال گسترش سیاست گذاری، و بطور کلی زندگی سیاسی که این پیشرفت ها را همراهی می کنند، به پایان می رساند.

کلمات کلیدی: دانش تجربی، سیاست گذاری عمومی، علوم اجتماعی، دولت.

اندیشه در حال توسعه دانش اجتماعی به منظور اصلاح یا بهبود وضعیت اجتماعی امروزه هنوز به همان شکلی قابل شناسایی است که در عصر روشنگری قابل شناسایی بوده است. از بسیاری جهات، انقلاب های فرانسه و امریکا، نقطه اوج توسعه و کاربرد وسیع نخستین نظریه های سیاسی و اجتماعی مدرن بودند. در همان زمان، انقلاب ها اغلب بعنوان پدید آورنده یک وضعیت اجتماعی تعبیر می شدند که در آن دانش اجتماعی خواهان بهبود تدریجی و بی وقفه زندگی اجتماعی است. راههای تفکر علوم اجتماعی همچنین در بافت اجتماعی بوجود آمدند [Heilbron, Magnusson, and Wittrock 1998].

وضعیت جدید، بعد از انقلاب موقعیت معرفتی علوم اجتماعی را تغییر داد، هرچند این تغییر تدریجی و آهسته بوده باشد، قابل اذعان است. هر گونه تلاشی در جهت درک جهان سیاسی و اجتماعی در حال حاضر باید با شرایط اساسی آزادی مطابقت داشته باشد؛ اما تاکید تنها بر آزادی (همانند سنت نظریه پردازی سیاسی مدرن در اوایل قرن هفدهم و هجدهم میلادی)، در جهت درک یک نظم اجتماعی ناکافی بوده است. بنابراین، این سخن «ادموند بروک» که [Burke, 1993: 8-9]، اگر اثر آزادی به افراد است، آن ها ممکن است آنچه را که رضایت آنهاست انجام دهند، ما باید ببینیم چه چیزی آن ها را به انجام آن خوشنود می سازد، قبل از اینکه ما قیام آن ها را تبریک بگوییم. آن توجه ناگهانی و دلسردی ناگهانی نسبت به آزادی است که تقاضا برای شکل جدید دانش اجتماعی را بوجود آورده است. بیش از این انقلاب ها، یک خط مشی سازگار با علوم اجتماعی (علوم اجتماعی سیاست گرا) در بسیاری از کشورهای اروپایی وجود داشت. اما این علوم آشکارا رویکردی در خدمت منافع طبقه حاکم در مطلق دانستن حاکمیت خود بر افراد تحت حکمرانی و وضعیت منابع آن ها بودند. بدین علت است که آن علوم بعنوان «علم دولت» شناخته شده است؛ لکن همچنین و بطور مؤثرتری، آن علوم بعنوان «علوم پلیسی و قضایی» بکار برده می شده اند. در اصطلاح دوم، «cameral» مستقیماً اشاره به اتاق حاکم می کند، و مفهوم «police» هنوز به عنوان نهادی که امروزه برای حراست از قانون و نظم بکار می رود و به «پلیس» معروف است، و به مفهوم طرح یا نقشه ای مداخله جویانه نسبت به جهان اجتماعی که توسط یک دولت یا یک سازمان، که امروزه بعنوان یک «خط مشی یا سیاست» شناخته می شود، متمایز نشده بود. پس از ظهور تفکر آزادی در انقلاب های اواخر قرن هجدهم، یک سری فرضیات به طور گسترده مطرح شدند که واژه «police» را تنها به عنوان نهادی برای حراست کردن از قانون و نظم بکار بگیرند، اما دیری نپایید که «سیاست» مورد نیاز بود، زیرا جامعه خود را بر اساس آزادی بیان و آزادی فردی تنظیم کرده بود. منتقدان این ایده دوم، کسانی مانند بروک، همچنین هگل و سپس مارکس، می دانستند که این گونه نخواهد بود، اما نوع جدیدی از مداخله عمومی بر اساس این فرض از آزادی انتزاعی مورد نیاز خواهد بود. تاریخ بلندمدتی از جهت گیری سیاسی علوم اجتماعی لازم خواهد بود که برکنار از این منظومه اجتماعی- سیاسی جدید باشد و روش مطالعه اش را از بررسی راه های گوناگون برخورد با این وضعیت شروع کند. اساساً، دو استراتژی می تواند دنبال شود؛ آن ها در ابتدا استراتژی های جداگانه بودند، اما در طول قرن بیستم میلادی با روش های نوین ترکیب شدند. از یک سو، هدف بررسی رضایت مندی افراد از علوم اجتماعی در حال ظهور، و ارائه دانش مفید بر اساس توسعه استراتژی های تحقیقات تجربی است. از سوی دیگر، نگرانی در مورد نظم عملی جهان در این علوم اجتماعی، به تلاش برای شناسایی بخشی از نظم ذاتی در طبیعت موجودات انسانی و راههای معاشرت اجتماعی موجودات انسانی، یعنی پیش بینی و ثبات در تمایلات انسان و نتایج آن هاست.

بکارگیری تجربیات نظری

ریشه های سنت های نظری در قرار گرفتن در حوزه علوم اجتماعی کمتر از موضوعات مسئله ساز سیاسی نیست. نگرانی دانشمندان علوم اجتماعی برای پیش بینی عمل انسان و ثبات نظم جمعی به چهار شکل عمده مورد استدلال واقع شده است که علوم اجتماعی در تمام طول تاریخ دو قرن خود آن ها را مشخص کرده است. برخی از نظریه پردازان استدلال کردند که زندگی اجتماعی آن ها جهت گیری ها و اقدامات انسان ها را تعیین می نماید. دو نوع اصلی از این تفکرات وجود دارد. اول، آنچه که می توان آن را یک نظریه فرهنگی خواند، بر نزدیکی ارزش ها و جهت گیری های ناشی از پیش زمینه های مشترک، تاکید دارد. ملت بعنوان یک واحد مستقل فرهنگی- زبانی دیده شده، سپس بعنوان

۳. در این مقاله، «علم قضایی یا علم قانونگذاری» ترجمه نزدیک تری است.

۴. بعنوان یک خط مشی.

یک اصلی کلی تلقی می شود که یک حس هویت را برای انسان ها در اروپا به ارمغان آورده است؛ با اعمال تغییرات لازم، «انسان شناسی فرهنگی» این دیدگاه فکری را به سایر نقاط جهان ترجمه کرد. دوم، نظریه ی مبتنی بر منافع؛ این نظریه بر شباهت موقعیت اجتماعی - ساختاری و در نتیجه، مشترکات مورد علاقه تأکید دارد. در این رویکرد، که به شدت به شکل رشته ای از جامعه شناسی، قشر بندی اجتماعی و گروه های کلیدی بوده اند علاقه نقشی تعیین کننده داشته و بعنوان عنوان یک اقدام فرعی، در نظر گرفته شده است.

رویکرد سوم با مشی استدلالی برای تثبیت فعالیت های انسانی به طور مستقیم مخالف فرهنگ و تفکر جامعه شناختی بنظر می رسد، همانگونه که در بالا توضیح داده شد. در نظریه فرد گرایی عقلانی، سلطنت کامل به تک تک انسان ها داده شده و هیچ مقام اجتماعی اقدامات آن ها را محدود نمی کند. در سنتی که از اقتصاد سیاسی تا اقتصاد نئوکلاسیک به نظریه های انتخاب عقلایی منتهی می شود، درک روشنی از روش های مختلف بدست می آید: هر چند که آنها به طور کامل مستقل به نظر می رسند، اما افراد با توسل به عقلانیت به گونه ای پیگیر منافع ناهماهنگ خود می شوند که این پیگیری های در نهایت به رفاه اجتماعی منجر می شود. این سه قسم استدلال مجموعه ای بسیار ویژه در احساس بوجود می آورند که این آخری یک رفتار نزدیک به واقعیت را در درون انسان قرار می دهد و دو مفهوم پیشین رفتار نزدیک به واقعیت را در خارج از جهان اجتماعی و فرهنگی جستجو می کند. رویکرد چهارم، یک رفتار و سلوک آماری است، اما ساخته شده از یک چنین فرضیاتی نیستند، ولی نگرش ها و رفتارهای افراد در آن شمرده می شوند، بطور خلاصه بیان و با تکنیک های ریاضی مورد عمل قرار می گیرند تا بتوان از طریق آن ها قواعد تجربی را کشف کرد. این رویکرد، توانایی ترکیب شدن با سه رویکرد قبلی را داشته و دارد.

این چهار شیوه برای برپا کردن زندگی اجتماعی و بحث درباره ی توانایی ها و ضعف های زندگی اجتماعی مناسب هستند و به مدت طولانی رواج داشته اند. آنچه در مشاهدات ما مهم است استفاده از علوم اجتماعی است که همه آن ها نه بعنوان پروژه های صرفا فکری بلکه به منظور شناسایی و تقویت عناصر زندگی اجتماعی که ثبات را در دنیای اجتماعی بوجود می آورند، بازشناخته شده اند. ایده مبتنی بر اصالت عقل که جامعه ای متشکل از افراد مستقل (آزاد- خود مختار) و متمایل به افزایش ثروت است که برای برچیدن موانع اقدام مانند معمول سازی آزادی تجارت بحث و مناظره می کنند، اما گاه و بیگاه نیز اقدام جمعی مانند جلوگیری از تشکیل انجمن ها، اتحادیه های تجاری یا کارتل های تجاری، را منع می کنند. ایده ی اجتماعی و اقتصادی که منافع انسانی را بر اساس نشان دادن چگونگی موقعیت و جایگاه بنیادین اجتماعی تعریف می کند، شرایط اساسی برای هماهنگی یا تناقضات در جامعه را نشان می دهد، مانند کارکردگرایی ساختاری یا مارکسیسم. پیوستگی بین نظریه همبستگی اجتماعی «امیل دورکیم» و ایدئولوژی همبستگی سیاسی در جمهوری سوم فرانسه، یک مثال مهم از چنین استفاده از روش های اساسی نظریه پردازی اجتماعی است. ایده وابسته به زبان شناسی فرهنگی از درک گروه بندی با جامعیت وسیع تر خبر داد؛ این امر ریشه در ایده ملت به عنوان واحد یکپارچه سیاسی دارد، بنابراین ناشی از ملی گرایی است. رویکرد رفتاری - تحلیلی، جمع آوری افراد را در جامعیت اشتراکی می پسندد و آن را اجازه می دهد، نه بر خلاف دو شکل قبلی، بلکه با عملی ساختن پیش فرض های کمتر از پیش تعیین شده راجع به قرارداد اجتماعی در کنار گردهمایی اجتماعی. این موضوع نه تنها در مؤسسات آماری سازمان یافته دولتی با هدف نظارت بر جمعیت، بلکه همچنین، به ویژه در بریتانیا و ایالات متحده، در سازمان های خصوصی که علاقه مند به مسایلی مانند فقر و انحراف هستند، مورد توجه قرار گرفت.

این حالت از استدلال فکری مبنایی شد برای تشکیل برخی از رشته های کلیدی علوم اجتماعی (مردم شناسی فرهنگی، جامعه شناسی، اقتصاد و آمار)، در طی یک دوره تثبیت داخلی که از دانشگاه ها به عنوان سایت های تحقیقات علمی استفاده می شد، تقریباً در پایان قرن نوزدهم. با این حال، در اینجا در نظر ما، مهم تر آن است که تأکید داشته باشیم که تمامی روش های فوق بر استفاده از نظریه های اجتماعی مربوط به مسایل اجتماعی اصرار داشته اند. علاوه بر این، نظریه های اجتماعی در طول قرن بیستم مورد استفاده قرار گرفته و همچنان مورد استفاده قرار می گیرند، هرچند که اعتبار و کاربرد آن ها در سرتاسر زمان و مکان متفاوت است. با این وجود، استفاده از اشکال کنونی آن ها، هرچند بصورت تقریبی خالص است (به استثنای اقتصاد نیوکلاسیک)، اما با اشکال دانش مثبت ترکیب شده است، همانطور که تحقیقات اجتماعی تجربی با هم ترکیب شده اند.

تقاضا برای دانش های اجتماعی تجربی

به موازات توسعه ی روش های اساسی تئوری اجتماعی، و با همان اهداف و جاه طلبی های بسیار زیاد، دانش تجربی تلاش می کند تا دنیای جدید اجتماعی را که بطور فزاینده ای در طی قرن نوزدهم میلادی ساخته شده است را، ارتقاء بخشد. در حالی که تلاش های نظری برای ارائه دلایل اینکه چرا چنین دنیای اجتماعی می توانست با یکدیگر همخوانی داشته باشند، تحقیقات یا بیشتر پیرامون بررسی تجربیات تطبیقی آنها و یا به طور مداوم، تنش ها و کشمکش های تغییر شکل یافته آن ها را بررسی می کردند. یک نقطه آغاز برای بسیاری از تلاش های تحقیقات تجربی در واقع مشاهده ی روشنفکری یا آزادی خواهی است، و تحقق وعده هماهنگ سازی غیر ارادی زندگی اجتماعی، مورد توجه نبوده است.^۵ این تأثیرات گسترده تمدن جدید شهری و تمدن صنعتی که به سرعت در حال تغییر دادن شرایط کاری و زندگی بیشتر بخش های جمعیت در اروپا و امریکا در طول قرن نوزدهم بود، به طور فزاینده ای نگرانی ها را افزایش داد. به این ترتیب، این تغییرات که اغلب بطور اختصار با عنوان «مسئله اجتماعی» (یا مسئله کارگری) مطرح می شوند، شدت عمل خود را در دستور کار مجالس پارلمانی، اصلاحیه های کمیسیون های دولتی و خصوصی و جوامع علمی محقق می کنند. این انگیزه ای برای جستجوی دانش جدید اغلب در نتیجه نوسازی گروه های سیاسی و اجتماعی بوجود آمد که صنعتی شدن نیز به آن کمک کرد اما آن همچنین طرفدار اصلاحات اجتماعی گسترده یا کمتر برای رسیدن به بهسازی اجتماعی است. این گروه بندی ها به تدریج این مفهوم را پذیرفتند که اقدام سیاسی برای رسیدگی به «مسئله اجتماعی» باید مبتنی بر سیستم نظام مند، تجزیه و تحلیل گسترده و تجربی از مشکلات اجتماعی نهفته شده باشد. این افزایش آگاهی از مشکلات عمیق اجتماعی به علوم اجتماعی در دوره ی نهادینه شدن شکل داد.

در فرانسه، پژوهش های اجتماعی از اوایل قرن نوزدهم توسط «مدیران روشنفکر» که با سنت های فکری انقلاب و نوآوری های نهادی دوره ی ناپلئونی رشد کرده بودند، تشویق و پیگیری می شدند. بنابراین، آن ها متمایل به یک دیدگاه ن فعال مدرنیزه کردن جامعه و نقش دولت در ایجاد و تحقق اصلاحات داشتند. تا نیم قرن، یک محافظه کاری جایگزین تفکر «فردریک لی پلای» شد که که هدفش حفظ و احیای ساختارهای سنتی جامعه بود، لیکن این تفکر به همان اندازه به نظم سیستماتیک جامعه متکی بود. در بریتانیا، افراد اصلاح طلب، که اغلب متعلق به استقرار پادشاهی ملکه ویکتوریا در انگلستان هستند، در تعدادی از جوامع بهسازی شده، که بعضی از آن ها ارتباطی نزدیک با جهان علمی داشتند، گرد هم آمدند.^۶ برای مثال، نگرانی برای افزایش سلامتی، زمانی آشکار شد که استخدام سپاه در طی جنگ «بوئر» وضعیت اسفناک مسلط بر زندگی مردم بریتانیا را نشان داد. در میان جوامع بهسازی شده، انجمن «فابیان» نقش مهمی را در تاسیس دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی لندن، مرکز تحقیقات و دانشگاه ایفا کرد که اثرات مشخص آن بوسیله دو برابر شدن تعهد به تحقیقات علمی و جهت دار شدن موضوعات پژوهش به قوت خود باقی است [Rueschemeyer & Rossem, 1996:62-117]. در آلمان، بلافاصله پس از تأسیس دولت بیسمارک، انجمن سیاست های اجتماعی به مبتکر اصلی و سازمان دهنده تحقیقات تجربی بر روی «مسئله اجتماعی» تبدیل شد. در ایالات متحده، اساسا تحقیقات علوم اجتماعی در ابتدا دارای ویژگی های مشابه سازمان های وابسته بود و جهت گیری بهبود دهنده داشت همانند آنچه که در کشورهای اروپایی وجود داشت. انجمن علوم اجتماعی امریکا (ASSA)^۷، که در سال ۱۸۶۵ میلادی تأسیس شد، این مفهوم را پذیرفت که دانشمند علوم اجتماعی بعنوان یک شهروند نمونه است که به بهبود زندگی اجتماعی کمک می کند، پس وی یک محقق حرفه ای و بی طرف نیست. با پایان یافتن قرن نوزدهم میلادی، این مدل توسط انجمن های انضباطی در حال ظهور، که در آغاز از انجمن علوم اجتماعی امریکا جدا شده بودند و سپس بیشترشان به اجزاء فرعی تقسیم شدند، درهم شکسته شد.^۸

۵. راجع به شرح ذیل واگنر، ویتروک و ولمن به تفضیل سخن گفته اند.

۶. برای مثال نگاه کنید به:

Rothblatt, Sheldon (1981), *The Revolution of the Dons. Cambridge and society in Victorian England*, Cambridge: Cambridge University Press.
7. The American Social Science Association.

۸. نگارنده؛

Haskell, Thomas L. (1977), *The emergence of professional social science: The American Social Science Association and the nineteenth-century crisis of authority*, Urbana: University of Illinois Press.

در حالی که طیف وسیعی از مشاهدات مقایسه ای می توانند به راحتی توسعه یابند، مشابهت های ظاهری در توجه به مشکلات و اختلافات بین المللی نباید نمود این حقیقت را پنهان کند که هر دو راه حل مورد نظر و در واقع، ماهیت دقیق این مشکلات مبتنی بر درک گفتمان های متفاوت و مجامع سازمانی است. در این زمینه، نقش دولت در حل مسئله و موقعیت تولید کنندگان دانش در دولت و جامعه، جنبه ای کلیدی دارند و بطور نسبی باید در نظر گرفته شوند.^۹

دولت ها، مسئولیت ها، و دگرگونی های لیبرالیسم

پدیدار شدن تنوع در اشکال گوناگون دانش اجتماعی و اشکال گوناگون مداخله در سیاست، در ابتدا می تواند یک گام، برای پی بردن به روش های مختلف فراتر رفتن از محدودیت های یک مفهوم لیبرال از جامعه باشد. برای فرانسه، این دگرگونی به دقت وابسته است به تجربه ی شکست خورده ی انقلاب ۱۸۴۸ میلادی. بدین ترتیب آشکار شد که تنها شکل یک حکومت دموکراتیک هنوز نمی تواند یک راه حل برای مسئله سازمان اجتماعی فراهم نماید. در مقابل در ایتالیا و آلمان، تلاش های تفکر آزادی خواهی انقلابی شکست خورد، و ناگهان مسئله ی اجتماعی تمایل پیدا کرد به منطبق شدن با پایه های فعلی یک حکومت سوسیالیستی. فرایند ملت سازی در دهه بین ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۱ میلادی، عمیقاً هر دو اصطلاح مناظره سیاسی و گرایش دانشمندان سیاسی در هر دو کشور را تغییر داد. بنظر می رسد ایده اصلاح اجتماعی از طریق دانش اجتماعی، مخاطبان خود را شناخته است: «دولت-ملت». بنیانگذاران جناح چپ انجمن سیاست های اجتماعی جای هیچ شکی راجع به ارتباط صمیمانه میان ایجاد انجمن خود و افتتاح رسمی امپراطوری رایش باقی نمی گذارند: «اکنون که این مسئله ملی حل شده است، وظیفه اصلی ما در درجه اول همکاری و کمک به حل مسئله اجتماعی است» [Schöneberg, quoted in Schäfer, 1971:286].

بر اساس طیف وسیعی از تحقیقات اجتماعی، سیاست های اجتماعی ملی برای بحث درباره ی آینده ی قاره اروپا در پایان قرن نوزدهم میلادی ساخته شدند. چنین سیاست هایی در عمل خواهان گسترش ایده ی یک جامعه مسئولیت پذیر هستند، همانگونه که نظریه های اجتماعی جمعی در طول این دوره توسعه یافتند، آن ها از یک علاقه اجتماعی مبتنی بر جامعه یا از یک گونه ی فرهنگی-زبانی می باشند. در این وضعیت سیاسی و فکری، سیاست های اجتماعی ملی قادر خواهند بود نسبتاً به راحتی استدلال کنند که این سیاست ها به ملت مربوط می شوند، پاسخگوی جامعه و دولت هستند و بازیگر جمعی یعنی دولت خود بعنوان سرو دست است، همانگونه که در طراحی و اجرای سیاست های اجتماعی بود. دولت - ملت به عنوان ظرفی برای قوانین طبیعی و منبعی رو به گسترش، و مسلط بر یک قلمرو مشخص در نظر گرفته شد. با این وجود، این وضعیت در ایالات متحده بسیار کمتر بود، در جاییکه یک دولت نیرومند مرکزی هنوز شکل نگرفته بود. بر خلاف فرانسه و آلمان (بدون در نظر گرفتن لحظه ای تنوع فکری در این زمینه)، محققان اجتماعی در ایالات متحده طرفدار عدم تمایل به فرض کردن دولت و جامعه به عنوان نهادهای جمعی یا در کنار افراد هستند. حتی اگر موقعیت برای آزادی فردگرایانه بعنوان سنت سیاسی-فکری غالب در سراسر تاریخ ایالات متحده بیش از حد اغراق آمیز باشد،^{۱۰} نقطه مقابل چنین تفکری در ایالات متحده، جمهوری خواهی مدنی، هنوز بطور نسبی لیبرال تر و فردگرایانه تر از انواع دیگر ملت گرایی، جامعه گرایی (سوسیالیسم) و روانشناسی عضو نگر (ارگانیسم) است که به اصلاح گری های اجتماعی اروپایی الهام بخشیده است. یکی از نتایج فردگرایانه ی فرهنگ سیاسی ایالات متحده این است که روانشناسی و روانشناسی

- Manicas, Peter (1991), "The social science disciplines: The American model," in Peter Wagner, Björn Wittrock and Richard Whitley, eds., *Discourses on society. The shaping of the social science disciplines*, Dordrecht: Kluwer, 45-71.

۹. بولا مطالعه بیشتر نگاه کنید به: 9

- Wittrock, Björn, and Peter Wagner (1996), "Social science and the building of the early welfare state," in Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds, *Social knowledge and the origins of modern social policies*, Princeton, NJ and New York: Princeton University Press and Russell Sage Foundation, 90-113.

۱۰. نگاه کنید به: ۱۰

- Zimmermann, Bénédicte, and Peter Wagner (2004), "Nation," in Stephan Lessenich, ed, *Wohlfahrtsstaatliche Grundbegriffe*, Frankfurt/M: Campus.

۱۱. بنگرید به: ۱۱

- Hartz, Louis (1955), *The Liberal Tradition in America*, New York: Harcourt, Brace and World.

اجتماعی در آن کشور بسیار مهم تر از علوم اجتماعی در جاهای دیگر بوده است. بسیاری از مشکلات اجتماعی منحصر با سطح روانشناسی فردی سرو کار دارند.

در دومین گام، این مشخصه ی فکری از وضعیت ایالات متحده می تواند به یک مشخصه سازمانی متصل شود که به استراتژی های کارگشای علمی که از اصلاحات اجتماعی حمایت می کند، شکل می دهد. در ایالات متحده، چنین حامیان اصلاحات بر اساس تحقیقات مخالف سیاست های انحرافی و حمایت ویژه بودند، اما گذشته از این اغلب با بی اعتنایی با افزایش قدرت دولت در سطح عمومی مخالف بودند. در عوض، آنها تمایل به حمایت از استراتژی مکمل اصلاحات و صلاحیت، و یک نوع حرفه ی مبتنی بر سیاست اجتماعی داشتند. اگر، همان گونه که در قاره اروپا، افزایش مسئولیت اجتماعی رواج پیدا کرد، پس از آن حرفه ها بعنوان یک راه غیر رسمی برای اعمال نفوذ در حوزه های اجتماعی - سیاسی عمل می کردند. این شکل خاص نهادینه سازی علوم اجتماعی در ایالات متحده، یعنی انجمن های انضباطی، نتیجه چنین ملاحظاتی بود. با این حال، در آن زمان، این شکل خاص نهادینه سازی بعید بود که به مدل غالب تبدیل شود؛ بدین ترتیب، این شکل خاص نهادینه سازی خودش را پس از جنگ جهانی دوم اثبات کرد.

برای اساتیدی که دارای قدر و منزلت بالایی هستند (اساتید عالی رتبه)، مؤسسات دانشگاهی دولتی در قاره اروپا، بخصوص در آلمان، در مقابل، این کاملاً طبیعی بود (در شرایط فکری، نهادی و اجتماعی)، که این اساتید دولت را بعنوان نهاد اصلی سیاست قلمداد کنند و خود را نیز بعنوان مغز متفکر آنان ببینند. در حالیکه اصلاح طلبان اجتماعی در ایالات متحده تنها در مورد درست بودن مداخلات دولت از لحاظ نظریه های سیاسی لیبرال تردید نداشتند، آنها همچنین هیچ دلیل محکمی نداشتند تا بتوانند یک استراتژی پرآوازه را به دولت پیوند دهند. اقتدار آن ها باید بر اساس ادعاهای دانش موجود در وجود حرفه های خود مختار مستقل دارای قدرت باشد، همانگونه که در اروپا، در موقعیت فکری و اجتماعی برخی از نمایندگان دانشگاهی به عنوان یک نهاد کلیدی در روند ملت سازی بوده است.

اشکال عمده ی دانش دموکراسی توده ای و رژیم سرمایه داری صنعتی: دگرگونی صورت معرفتی

بعنوان نتیجه ترکیب فرایندها که به موضوع آن پرداخته شده است، یک تنوعی از روش های نظریه پردازی اجتماعی، استراتژی های تحقیقات تجربی و اشکال سازمانی برای تولید دانش اجتماعی، به عنوان حرفه و دانشگاه دولتی، در اوایل قرن بیستم در دسترس بودند. در طی نیمه اول

قرن بیستم، این عناصر دوباره بهم متصل شدند، و هر دو در قالب یک مباحث معرفتی مورد بحث واقع شدند و سپس در قالب یک تغییر عمده در یک چشم انداز سازمانی و در چشم مخاطب تحقیق، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. نتیجه این فرایند، پیدایش دانش های ضروری قابل استفاده توسط الیگارشی های سازمانی، قابل استفاده در دولت، در تجارت، یا انجمن ها بود. این قبیل شیوه های معرفتی جاه طلبانه علوم اجتماعی را هدایت می کنند، و بدون رها کردن آن شیوه های جاه طلبانه، مدل های نظری اساسی علوم اجتماعی را منحرف می کنند و از بین می برند.

بدین گونه، نظریه پردازی اقتصادی به تنوع تاریخی تغییرات ارتباطاتی با مفهوم یک سازمان مرکزی اجتماعی مرکزی، یعنی دولت وارد می شود. طرفداران اقتصاد کینزی یا نظریه های دولت رفاه، اقتصاد نئوکلاسیک را با محدود نمودن دسترسی آن به جهان اجتماعی یا بوسیله مطرح کردن فرضیات اضافی به منظور تغییر در پیامد های اجتماعی فعالیت های اقتصادی تغییر می دادند. اما آن ها بر حفظ ایده های نظری اساسی خود تأکید می کردند. در شیوه ی دیگری، زمانی که نگرانی های ناشی از رفاه اجتماعی خود را نمایان کردند، تفکرات اقتصادی تعدیل شدند؛ این زمان مقارن با یک اقتصاد تاریخی - بنیادی (یا نهادی) بود که در آن کاربرد تفکر اقتصادی وابسته به جزئیات موقعیت های اجتماعی بود که می بایستی از طریق تحقیقات اجتماعی شناخته می شدند (این نگاه یک نگاه مشابه براساس تفکر کینزاست). اگرچه نگرانی ها در مورد رفاه اجتماعی، همچنین برای کاربرد تفکر اجتماعی و ساختاری فراهم شده است که می تواند به شناسایی علل و عوامل اجتماعی مربوط به فقر

کمک کند، بنابراین مسئولیت فرد را نسبت به وضعیت اجتماعی تغییر می دهد و استدلال هایی را که توجیه کننده ی سیاست های عمومی به منظور مداخله در چنین شرایطی هستند را می پذیرد.

همانگونه که در ایالات متحده، وضعیت رفاه خانواده های افریقایی - امریکایی بطور خاصی نگران کننده بود، این نگرانی منجر به آن شد تا مطالعه ی رفاه به مفهوم نژادی دقیقا به همان راه جامع و دقیق متصل شود، یعنی به عنوان یک راهی که دلایل غیر فردی را (در این مورد فرهنگی یا بیولوژیکی، نه اجتماعی - ساختاری) به یک دولت اجتماعی خاص ارائه می دهد. با این حال، این استدلالی بود که تنها در اوایل قرن بیستم به تدریج تکامل یافت. از اواخر قرن نوزدهم، استفاده عمده از نظریه پردازی های نژادی بود که دلایلی را برای تعیین مرزهای سیاسی در عصر ملی گرایی (ناسیونالیسم) و برای نشان دادن بهبود معنای جمعیت یک دولت، بر اساس تئوری نژادی مهیا می کرد. مهاجرت گسترده (برای بسیاری از کشورهای اروپایی) و مهاجرت (برای ایالات متحده) زمینه را برای بروز یک چنین نگرانی فراهم کردند. با وجود اینکه ریشه های تفکر مدرن درباره ی منشا تفاوت های بین انسان ها بر ویژگیهای فرهنگی - زبانی تأکید داشت، این چنین تفکری بطور فزاینده ای به ویژگی های بیولوژیکی (زیستی) در اواخر قرن نوزدهم متوسل شد، که گفته می شود بوسیله ی روش های کاملاً علمی آشکار شده اند. کشفیات آنها، با بی اعتباری سیاسی و عقب گرد های سیاسی پس از شکست «نازیسم» تکذیب شد و باردیگر منجر به بازگشت یک رویکرد فرهنگی شد. با توجه به پدیدار شدن مباحث انسان شناسی در طول آغاز سال های جنگ، نسبیت گرایی فرهنگی در شکل معاصر بوجود آورنده نظریه تفاوت ها میان انسانهاست. در طول دو دهه گذشته، نظریه تفاوتها بطور فزاینده ای با ادعاهای سیاسی برای تصدیق سازمانی، و همچنین ترویج گوناگونی، پیوند یافته است. ادعای حق تنوع نه تنها از سوی اقلیت های فرهنگی، زبانی، قومی یا مذهبی، بلکه همچنین در روابط جنسیتی، پس از تأکید زود هنگام بر جنبش زنان و دانش فمینیستی^{۱۴} بر حق برابری صورت گرفته است.

سرانجام، شیوه ی استدلال رفتاری-آماري، یکی از مهمترین مفاهیم قابل کاربرد را بعنوان ابزار انجام تحقیقات در قرن بیستم معرفی می کند. آن هیچ گاه کاملاً بی عیب از اهداف سیاستمداری نبوده است، بعد از بوجود آمدن ناگهانی انجمن های علمی آماری و رشد نخستین تحقیقات در قلمرو دولتی، پیش از اینکه ادعا شود که علم جامعه شناسی است که دانش اجتماعی را بوجود آورده است ادعا شد این متخصصان فن آمار هستند که دانش اجتماعی را بوجود آورده اند. روش شناسی به یک مفهوم نمونه گیری وابسته است، که در اصل از اواخر قرن هجدهم شناخته شد^{۱۵}؛ زمانیکه بازیگران سیاسی در دموکراسی توده ای نیازمند اطلاعاتی راجع به گرایشات و آگاهی رأی دهندگان بودند؛ همچنین هنگامی که تولید کنندگان برای یافتن بازارهای مصرف انبوه با مشکل مشابه مواجه شدند، روش شناسی در مفهوم نمونه گیری به سرعت توسعه داده شد.

اشکال عمده ی دانش دموکراسی توده ای و سرمایه داری صنعتی: توسعه ی یک رویکرد سیاستی در علوم اجتماعی

پژوهش مورد بررسی بطور ویژه آشکار می سازد که ویژگی های اختصاصی جهت گیری سیاسی در حال ظهور در علوم اجتماعی چه بر نظریه و معرفت شناسی علوم اجتماعی دارد. همانطور که مشاهده کردیم، آن هیچ گونه توجهی به ریشه گسستگی ندارد؛ شیوه های استدلالی که قبلاً توسعه یافته بودند، سرزنده باقی مانده اند. با این حال، آن شیوه های تحقیق به طور قابل ملاحظه ای اختصاص داده شدند و شکل سازمانی یافتند. بطور معنی داری، جهت گیری سیاسی به وابستگی آن به ویژگی های سازمان اجتماعی بستگی داشت که تا حدودی جدید و نو بود، و

۱۴. طرفداری از حقوق زنان.

۱۵. بنگرید به:

- Desrosières, Alain (1991), "The part in relation to the whole? How to generalise. A prehistory of representative sampling," in Martin Bulmer, Kevin Bales, and Kathryn Kish Sklar, eds, *The Social Survey In Historical Perspective 1880-1940*, Cambridge: Cambridge University Press, 217-44.

به شکلی منصفانه به سود علوم اجتماعی تجربی حرکت نکرده بود. این سازمان اجتماعی وابسته به دیوان سالاری سلسله مراتبی در مقیاسی وسیع در تمامی اشکال آن است، این سازمان اجتماعی به عنوان مرکز اداری دولت مرکزی می باشد، و بطور کلی قدرتمند است بویژه در قاره اروپا، و یا این سازمان اجتماعی به شکل شرکت های غول پیکر تجاری و دیگر اشکال سازمان های خصوصی است، که می تواند به طور فزاینده ای ویژگی مسلط یک جامعه امریکایی باشد.

در این زمینه، الزاما باید یک نگاه اجمالی به تاریخ تحلیل سازمانی داشته باشیم. به طور خاص از نقطه نظر یک دیدگاه کاربردی گرا، از یک علم تجربی انتظار می رود که همراه با فعالیت های دولتی، تمایل به پیشرفت در سطح رفاهی و سیاست های دیگر افزایش یابد. با این حال، به ویژه در اروپا، دولت به مدت طولانی بیش از همه بازیگران اجتماعی در عرصه باقی مانده است، بدین معنا که دولت از دیدگاه تجربی پنهان مانده است. علیرغم تلاش های متعدد، هیچ موفقیتی علمی در جهت استقرار علوم سیاسی به عنوان یک نظم علمی بوجود نیامده است، حداقل در خارج از ایالات متحده، در طول دوره «کلاسیک» علوم اجتماعی، یعنی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم. با در نظر گرفتن گوناگونی عناصری که متشکل از قوانین عمومی، علوم اداری نیمه تمام، مطالعات انتخاباتی، یا پژوهش های سیاسی- اجتماعی است، مطالعه موجود سیاسی تا حدی پس از آن که رشته های جدید فاقد انسجام بودند و از هم جدا شده بودند، باقی مانده اند [Wagner 2001, chapter 2]. چنین توسعه ای بهتر می تواند در مقابل سابقه ی جاه طلبی های نهضت روشنگری پسا مدرن برای درک جهان اجتماعی از طریق قوانین حرکتی خود، همچنانکه در بالا توضیح داده شد، و نه از طریق دستورات از یک مرکز، فهمیده شود.

وقتی دیوان سالاری ها در دولت، تجارت و احزاب تا اواخر قرن نوزدهم میلادی همواره بسوی نفوذ فزاینده حرکت کرده اند، با این حال، آن بی شک آشکار کرد که هیچ کشوری بدون دولت و خود سازماندهی جامعه وجود نخواهد داشت. این مشاهدات خاستگاه یک جامعه شناسی سیاسی سازمانی و بوروکراسی بود، که بعدها تبدیل به یک تئوری سازمانی تبدیل شد که تقریباً چیزی شبیه پارادیم اصلی در مطالعات مدیریت و رشته جدید علوم سیاسی پس از جنگ جهانی دوم بود. به این ترتیب، مطالعه سازمان ها با توجه به افزایش عملکرد آن ها به یکی از اصلی ترین اشکال کاربرد جهت دار علوم اجتماعی در قرن بیستم تبدیل شد. آن به طور مستقیم پشتیبانی بسیاری از تحقیقات مستقل سیاست گرا بود که می بایست در طول قرن بیستم، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم گسترش و توسعه پیدا می کردند.

نگرانی های سازمانی از ویژگی های نهادین در جهت گیری سیاست های در حال ظهور در علوم اجتماعی بودند. آن ها از جهات مختلف خواستار تغییرات قابل توجهی در جهت گیری ها بودند. اولاً اینکه، همانطور که قبلاً اشاره شد، ظهور یک بازیگر نسبت به ظهور بازیگران سیاسی در یک مفهوم گسترده، یعنی، بالا رفتن رده ی تصمیم گیری در مدیریت عمومی و سازمان های تجاری. ثانیاً اینکه، کانون اساسی تحقیقات بطور فزاینده ای به سمت حوزه های سیاسی به عنوان اجزای مدیریت عمومی، رأی دهندگان به عنوان اهداف مورد نظر احزاب

سیاسی و مصرف کنندگان بعنوان اهداف مشابه در سازمان های بازرگرا تجاری سازگار سوق یافته اند. ثالثاً اینکه، دیدگاه مفهومی به طور فزاینده ای بر عملکرد سازمان های هدف گرا در محیط اجتماعی آن ها تأکید می کند.

در هر سه نوع روابط، تغییرات قابل ملاحظه ای را در شیوه ی کارکرد علوم اجتماعی می توان مشاهده کرد.

اول اینکه، اغلب پس از سازماندهی اداره ی تحقیقات کاربردی در دانشگاه کلمبیا، موسسات تحقیقاتی ایجاد شدند که تحقیقات در مورد کمیسیون را دنبال می کردند. این موسسات می توانستند متکی بر دانشگاه ها، عمومی یا خصوصی، سودآور یا زیان ده باشند؛ و تفاوت ها در ساختارهای سازمانی به کلی منجر به تنوع در گرایشات مختلف پژوهشی شد. متمایز جهت یابی تحقیقات منجر می شد. با این حال، همواره، این مؤسسات وابسته به راه اندازی پروژه های تحقیقاتی، از طریق بازار و یا از طریق ارتباطات سازمانی بودند. دوم اینکه، حامیان مالی، واضح و آشکار است که سازمان هایی در یک مقیاس عملیاتی بودند که می توانستند هزینه تولید دانش را بر تقاضای آن ها پرداخت کنند. واضح است که انواع اصلی چنین سازمان هایی عبارت بودند از موارد ذکر شده در بالا: مدیریت عمومی، کسب و کار (تجارت) بزرگ، از جمله مهم تر از همه رسانه ها، واحزاب سیاسی. زمینه های جدید مطالعات علوم اجتماعی در راستای منافع و فعالیت سازمان های مانند آموزش و پرورش و رفاه اجتماعی، تحقیقات بازاری و نظری بوجود آمدند. سوم اینکه، دانش درخواستی باید به مشکلات کسانی که که خواستار آن بودند، رسیدگی

کند. در جوامع توده ای قرن بیستم، سازمان ها به طور فزاینده ای فعالیت های خود را به شمار بسیاری از مردم که راجع به انگیزه ها و جهت گیری های آن ها بسیار کم می دانستند، هدایت می کردند. همواره بخش های وسیع تر تحقیقات اجتماعی علمی به سمت تولید دانش در مورد این افراد و نوع منافعی که دنبال می کنند، مورد توجه و نگرانی این سازمان ها در دستیابی به اهداف شان بوده است.

با وجودی که انتقادات گاه و بیگاه نیز بیش از این مطرح شده است، مانند مشاهده «آدورنو» از ظهور «جامعه اداری» با شکل مشابه آن از دانش اجتماعی، آغاز چنین تحولاتی در دهه ۱۹۷۰ میلادی بطور فزاینده ای به پذیرش یک بحران در جوامع علوم اجتماعی منتهی شد. گسترش بودجه و افزایش شمار مؤسسات تحقیقاتی و همچنین دپارتمان های دانشگاهی به طور گسترده ای مورد استقبال قرار گرفت، اما نگرانی ها در مورد آسیب شناسی مبنای علمی علوم اجتماعی به دلیل عدم تعادل بین تقاضا برای تولید دانش و تقاضا برای تحقیقات علمی همچنان وجود داشت. با وجود این بسیاری از این اظهارات درباره ی نگرانی ها، قانون اساسی نظم دهنده ی علوم اجتماعی را در مؤسسات علمی به تصویب رساند و چنین توافقی را به عنوان پایه هنجاری که در بر مبنای تحولات جدید می تواند مورد ارزیابی قرار بگیرد، در نظر گرفته شد. یک تجزیه و تحلیل، که در آن شیوه های دانش و استدلال نظری خود را در زمینه پیشرفت تاریخی در دراز مدت نسبت به رابطه بین تولید دانش و نهادهای اجتماعی- سیاسی قرار می دهند، تصور را به طور قابل ملاحظه ای دگرگون می سازد. این نوع تجزیه و تحلیل این فرض را نمی پذیرد که هر شکل خالصی از دانش اجتماعی می تواند وجود داشته باشد بدون شرایطی که در آن ایجاد شده است، این نوع تجزیه و تحلیل همچنین این فرض را هم نمی پذیرد که دانش اجتماعی می تواند یک معیار سنجش را در اختیار قرار دهد که می تواند هرگونه «ریش معیارهای معرفتی» [Elzinga, 1985] را بعنوان نتیجه ای از سیاست های علمی و فعالیت های پژوهشی- سرمایه ای مورد ارزیابی قرار دهد. ترجیحا، این نوع تجزیه و تحلیل، منجر به یک جامعه شناسی سیاسی تاریخی می شود که کاملا با یک دانش جامعه شناسی و علوم اجتماعی به هم وابسته شده اند.

اهمیت دگرگونی: کشمکش ها، درونی (داخلی) و بیرونی (خارجی)

در راستای یک چنین دیدگاهی، برخی از جنبه های کلیدی توسعه در قرن بیستم باید با جزییات و دقت بیشتری تجزیه و تحلیل شوند. نخستین جنبه بوسیله مشاهده فراهم شده است که آشکارا هیچ افزایش مداومی از تحولات در «جامعه اجرایی» دیده نشد، اما دست کم افت و خیز در یک چنین تحولاتی وجود دارد. بنابراین، برای مثال، باید بر اهمیت جنگ ها به عنوان عامل تسریع کننده یا عامل دگرگونی در توسعه علوم اجتماعی تاکید کنیم.

در ایالات متحده، جنگ داخلی ابتدا یک چنین اهمیتی را نمایان کرد، در واقع این جنگ داخلی زمینه برای توسعه علوم اجتماعی سازمان یافته را فراهم کرد. در اروپا، جنگ های دهه های پایانی ۱۸۶۰ میلادی، در حالی پایان یافت که دولت- کشورهای آلمان و ایتالیا ایجاد شده بودند و جمهوری سوم نیز در فرانسه تأسیس شده بود، تحقیقات علوم اجتماعی با یک انگیزه و عزم قابل توجهی گردآوری می شدند. به طور مشابهی، در اسپانیا، علوم اجتماعی اولیه خارج از رویدادهای سازنده در تاریخ این کشور رشد یافت، یعنی تجربه از دست دادن وضعیت امپراتوری در پی جنگ اسپانیا-امریکا در سال ۱۸۹۸ میلادی. دهه های پایانی ۱۸۷۰ میلادی، گواهی بر رونق فعالیت ها در زمینه ی پژوهش های اجتماعی است، که بسیاری از این پژوهش ها در واقع علاقه مند به فراهم کردن دانش مورد نیاز برای سازماندهی جوامع ملی بودند. در مقابل، تحقیقات نظری، تحقیقات انطباطی، تحقیقات انسجامی، کمتر اهمیت داشتند. این نوع پژوهش های اجتماعی که دنبال فراهم کردن دانش مورد نیاز برای سازماندهی جوامع ملی بودند، بطور چشمگیری بعد از اوایل ۱۸۹۰ میلادی، در مرکز توجه قرار گرفتند و حرکت رو به جلو داشتند، بطوریکه بعنوان نمونه، دوره ی پس از ۱۸۹۰ میلادی، را به عنوان «عصر کلاسیک» جامعه شناسی می شناسند.

با این وجود، به منظور توسعه کاربرد اشکال جدید دانش، جنگ جهانی اول حتی مهم تر از جنگ های اواخر قرن نوزدهم میلادی بود. خود تلاش برای جنگ، بسیار فراتر از انتظارات اولیه به طول انجامید و مردم و اقتصاد را بیشتر از جنگ های قبلی درگیر کرد، دانش فراگیر و دقیق تری در مورد هر دو مورد نیاز است. دانش روانشناختی و کاربردهای آن، از جمله تست هوش و طرز عمل روانی، برای ارزیابی توانایی های انسان به منظور استفاده بهتر از آنها در جنگ، از یک سو، و تاثیر تجربه ی جنگ بر روی انسان ها، از سوی دیگر، بکار برده شده اند، مانند آنچه در مطالعات «شل شوک»^۶ و آسیب شناسی سایر اشکال جنگ بکار گرفته شده است. در دهه های پایانی قرن نوزدهم، تردید ها راجع به شرایط مطلوب و ماندگاری کارکرد مکانیزم بازار در اقتصاد بوجود آمده بودند. تحول به سمت یک اقتصاد مدیریتی یا سرمایه داری سازمان

یافته، حداقل در اقتصادهای در حال رشد ایالات متحده و آلمان در حال رشد بود. اگرچه، آن نیاز به بسیج تمامی نیروهای مولد در یک فاصله زمانی کوتاه و برای اهداف خاص داشت، این تولید نظامی و سازمانی (یا تشکیلاتی) بود که عمدتاً منجر به تلاش دولت به منظور افزایش کارایی اقتصادی از طریق مداخله عمومی و برنامه ریزی عمومی شد. در این راستا، اطلاعات اقتصادی، آماری، و دانش سازمانی به منظور دستیابی به اهداف مورد نظر مورد بررسی قرار گرفت.

یکی از مهم ترین پیامدهای جنگ و صلح در دهه های پایانی قرن نوزدهم، اختلال در روند بین المللی شدن بود که طی دهه های پیش از جنگ در بسیاری از مناطق مشخص شده بود. حتی بیشتر پس از ۱۸۷۰ میلادی، توسعه منابع در جوامع ملی خودی اولویت پیدا کرد و علوم اجتماعی در این تلاش ها دخیل بود. با این حال، بر خلاف سال های پس از ۱۸۷۰ میلادی، این اعتقاد که افزایش دانش صرفاً به معنای پیشرفت و درک بهتر و به معنای بهتر عمل کردن است، متزلزل شد. اگر عقیده علمی در طول دهه ۱۹۲۰ میلادی، هنوز مابین این امید که جوامع صنعتی به یک مسیر توسعه هموار برگردند و شرایط فروماندگی که برای جوامع صنعتی ایجاد شده بود و منجر به ناپدید شدن ابدی این جوامع می شد، در نوسان بود، در طول دهه ۱۹۳۰ میلادی، این نظر اساسی بدست آمد که این جوامع بر روی یک مسیر کاملاً متفاوت حرکت کردند که برای این دانش جدید، الزامات و اشکال جدیدی از مداخله عمومی مورد نیاز بود. اما پاسخ ها به یک چنین بینشی کاملاً متفاوت بود. از یک سو، تکنیک هایی برای مشاهده جامعه توده ای، مانند تحقیقات زمینه ای و آماری، مورد بازبینی قرار گرفتند و به طور فزاینده ای بکار برده شدند تا دانش عمومی در مورد وضعیت جامعه و اقتصاد را در جوامع دارای حکومت مطلقه و دموکراتیک بهبود بخشند [Itozee, 1999]. از سوی دیگر، دگرگونی های مداوم اجتماعی که در این دوره در حال وقوع بودند به عدم موفقیت و متلاشی شدن رشته های علوم اجتماعی متمایز و فوق پیشرفته منجر شدند و به دلیل این عدم موفقیت بود که نیاز به توسعه و بررسی کامل برنامه های نظری و تحقیقاتی در خصوص رشته های علوم اجتماعی احساس شد، مانند تحقیقی که بعدها به نام «تئوری انتقادی» نامیده شد در ابتدا بوسیله «ماکس هورکهایمر» در سال ۱۹۳۱ میلادی، پیشنهاد شد [Horkheimer, 1931]. به عنوان یک دیدگاه و استراتژی میانجی، در مرحله سوم، فرایند نرمی از اقتصاد، که بعدها به نام کینزگرایی، و «برنامه ریزی دموکراتیک» نامیده شد، پدیدار شد که بیشتر سعی داشت به میزان مورد نیاز با شرایط جدید وفق پیدا کند تا بتواند شرایطی را مهیا کند که نهادهای سیاسی و اجتماعی دست نخورده، سالم و بی عیب و نقض باقی بمانند [Hall, 1989; Wagner, 2003].

جنگ جهانی دوم اثرات دوگانه ای در این زمینه داشت. از یک سو، و کاملاً شبیه به تجربه جنگ جهانی اول، خود تلاش برای جنگ منجر به توسعه فزاینده و کاربرد تکنیک های نوع اول شد. از سوی دیگر، پیامد توسعه فزاینده و بکارگیری تکنیک های نوع اول نشان می دهد که استراتژی سوم، یعنی سیاست مداخله دموکراتیک کینزی در امور اقتصادی و عدم وجود آزادی در تجارت، در اصل مناسب رشد و ترقی بود، حتی اگر کاربرد آن در ابتدا محدود به «جنگ جهانی اول» بود. یک نوع جنگ متفاوت، یعنی جنگ سرد، که با جنگ داخلی به منظور مبارزه با فقر در ایالات متحده همراه بود، علوم اجتماعی را با عنوان «مدرن» یا «بورژوازی» بکار برد، تا دیدگاه خود را در برتر نشان دادن این مدل به اثبات برساند. بیشترین تلاش سیستماتیک بعد از «عصر کلاسیک» جهت ارائه یک نظریه جامع اجتماعی و راهکار تحقیقاتی به منظور تجزیه و تحلیل جوامع معاصر و سیر تکامل منطقی آن ها، صورت گرفت و در این راستا نظریه نوسازی در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی، دقیقاً در این مفهوم به تفصیل گسترش پیدا کرد.

در چارچوب این نظریه، یک درک مفیدی از جوامع غربی به تصویر کشیده می شود. با این حال، پر واضح است که تلاش های تحقیقات اجتماعی در مقیاس وسیعی در زیر چتر آن قرار دارد. این تحقیقات با کمترین امیدواری و چشم داشتی به این نتیجه رسیده بودند که از آنجا که مفاهیم عمومی در دسترس هستند، تنها باید برخی از شکاف های دانش مورد نیاز بوسیله تحقیقات تجربی هدفمند پر شوند. در عین حال، این ایده که دانش مناسب در یک رابطه کاملاً ساده و آسان با سودمندی خود را احیا می کند، قوام یافت. تنها در دهه های ۱۹۷۰ میلادی، پس از آنکه نشانه هایی از بحران پدیدار و انباشته شد، فرضیات «انقلاب خردگرایانه»^{۱۷} حتی توسط طرفداران خود این انقلاب ها، مورد تردید واقع شدند. نخستین پاسخ به این بحران، آن است که اعتبار آن را مورد سؤال قرار ندهد، بلکه باید در مورد شیوه ی عملکرد آن تحقیق صورت بپذیرد. تحقیقات در زمینه ی «بکارگیری دانش» در طول دهه ۱۹۷۰ میلادی، یکی از رشد یافته ترین حوزه های علوم اجتماعی بود، که در آغاز به منظور شناسایی موانع استفاده از دانش مناسب بکار برده شدند، به این امید که آن موانع زمانی که کشف شدند، حذف شوند. با این حال، در جریان این کمپین پژوهشی، بطور فزاینده ای آشکار شد که ترجیحاً فرضیه برداشت تکنوکراتیک^{۱۸} از مدل کاربرد باید مورد سؤال قرار بگیرد.

1 Rationalistic Revolution.

این چرخش انعکاسی بسیاری از علوم اجتماعی در طول دهه ۱۹۸۰ میلادی، به یکی از منابع اصلی کارآزمودگی علوم اجتماعی تبدیل شده است [Wittrock 1985; Beck and Bonß 1984].

بحران دانش های سودمند اجتماعی: فن انتقاد، کناره گیری و بازسازی

بابررسی تجربیات قرن بیستم در استفاده از تجربه کاربرد علوم اجتماعی تا به این مرحله، می توان دو مشاهده کلیدی را انجام داد. از یک سو، جوامع دموکراتیک جمعی، جوامع صنعتی سرمایه داری، بوسیله تلاش های بسیار برای افزایش دانش اجتماعی درباره نحوه ی عملکرد خود و اعضای خود، مشخص شده اند. به نظر می رسد که حتی توجیه پذیر است که تقاضا برای دانش را به شکلی غیرمستقیم به پروژه روشنفکری مرتبط سازد. حداقل در تفسیرهای خوش بینانه تر، اخیراً فرض شده بود که، زمانی که خودمختاری به تلاش های انسانی اعطاء می شود، تمایل به کاربرد عقل منجر به ایجاد یک توازن در زندگی اجتماعی، در جهت خود هدایت گری و خود سازماندهی می شود. اشکال آزادی سیاسی و اقتصادی در واقع در نظام های دموکراتیک جمعی، در جوامع صنعتی سرمایه داری (حتی اگر یک چنین بیانیه ای نیازمند بسیاری از شرایط ها باشد) نشان داده شده اند، اما این ترتیبات نهادی جدید، به دور از حل همه مشکلات مفید، مسایل اجتماعی و سیاسی نوینی را که مورد نیاز دانش جدید و ادراک جدید بود، ایجاد کردند.

با این حال، از سوی دیگر، این همان پایه و اساس جستجو برای دانش مفید خارج از حدود قوانین، به عنوان یک اصل مهم است که هرگونه منطق کنترل، با «شناخت» زندگی انسان بعنوان ابزار آن، می تواند خود را بصورت بی قید و شرط بیان کند. برخلاف «فوکو» و «آدورنو»، معتقد به این فرض هستیم که، هیچ منطقی در مورد نظم و انضباط یا ظهور جامعه اداری وجود ندارد. استدلال های مختلفی وجود دارد که چرا این چنین است. اولین استدلال این است که، مقاومت در برابر عینی سازی می تواند بر اشکال یک استدلال سیاسی تأکید کند، همانطور که از دهه ۱۹۶۰ میلادی به بعد، در بحث های غربی و همچنین در مباحثی که امروزه بعنوان گفتمان پست مدرنیسم شناخته می شود، تأکید شده است. استدلال دوم این است که، یکی ممکن است استدلال کند که محدودیت هایی برای عینی سازی حتی براساس روش شناسی علوم اجتماعی مدرن وجود دارد. «پپچیدگی»، یک اصطلاح کلیدی است که در چنین شرایطی ظاهر می شود، جوامع مدرن حتی از پیشرفته ترین تحقیقات فناوری هم گریزان هستند. و استدلال سوم این است که، در اصطلاح فلسفه علوم اجتماعی، تاریخ گرایی زندگی اجتماعی و ظرفیت های قانونی انسانی وجود دارد، که هر دو منجر به بروز موقعیت های منحصر به فرد و غیرقابل پیش بینی می شوند که می توانند مورد تأکید قرار بگیرند. ظرفیت های قانونی و تاریخ گرایی متمایل به تفسیر هستند بجای توضیح، و هر تفسیری به دامنه زبان برده می شود، تا با طبیفی به مراتب صریح از محدوده ی بیانات احتمالی عبور کنند.

در نتیجه ترکیب یک چنین استدلال هایی، ترکیب دقیق آن برای ارزیابی غیرممکن است، در طول سه دهه گذشته از قرن بیستم مفاهیم کاربردی علوم اجتماعی بطور موثری مورد انتقاد قرار گرفته اند. دو نظریه متفاوت برای چنین انتقادی می تواند برجسته شود. با اعتدال بیشتر، یک حرکت از کاربرد محض مدل ها یا تئوری های عمومی نسبت به افزایش مهارت در طراحی تئوری ها و تحقیقات وجود دارد. رویکرد های مختلف با هم آمیخته شده اند، و کاربردشان وابسته به ارزیابی و تصریح تجربی وضعیتی دارد که برای آن ها اعمال می شود. این نوع واکنش را می توان در تجزیه و تحلیل های مدیریت اقتصادی و شیوه های حسابداری مشاهده کرد. اساساً، هر چند آمیختگی رویکرد های مختلف ممکن است گهگاهی فقط یک گام باشد در همان جهت باشد، رها کردن هر عقلانیت فراگیر، با مفهوم سازی بُعد ادراکی در دوره های متنوع خاص و رقابت عقلانیت های بالقوه قابل مشاهده است. آشکارترین نمونه ها برای یک چنین تغییراتی ممکن است حرکت از تئوری های فرهنگ گرایانه اجتماعی باشد، که از طریق رادیکالیزه شدن با نظریه های میانجی مبتنی بر زیست شناختی قومی، به سمت نسبیت گرایی فرهنگی، از یک سو، و حرکت از مطالعات جنسیتی که بر برابری با آنهایی که بر تفاوت ها اهمیت می دهند، تأکید می کند، از سوی دیگر است. با این حال، عناصر یک چنین بازنگری رادیکالی می تواند تحت تسلط هرگونه عقلانیت منحصر به فردی در زمینه های نوسازی، اصول حسابداری، یا برنامه ریزی یافت شود.

در برخی از کشورها، به خصوص در ایالات متحده و انگلستان، چنین بازنگری انتقادی با بحران مطالبه سیاسی ساخته شده توسط دولت های تاجر و ریگان در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی، همراه بود. درک نقد مدل های غالب بکارگیری دانش و ارتباط آن ها با یک اعتقاد عمیق ریشه ای که علوم اجتماعی را با دولت های مداخله گر و قدرتمند پیوند داده است، بخوبی تأمین بودجه برای انجام تحقیقات اساسی را تقلیل داد و آن را محدود کرد. در واقع، نئولیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژی اقتصادی گسترده، آموزه های خود تنظیمی مکاتب اجتماعی را بازنمایی می کند که در آن نه مکان و نه نیاز به شواهد تجربی دقیق در مورد وضعیت اجتماعی وجود دارد. (عینا در شرایط گذار ممکن است اشاره شود که حتی

تئوری های زیست شناسی اجتماعی در این مفهوم ذکر شده اند، در حال حاضر با توجه به دانش تکوینی جدید، آن ها می تواند ادعا کنند که به فرد اشاره می کنند و با مسائل انتخاب عقلایی ارتباط دارند).

بی ثباتی مداوم و مسئله سازی مداوم

به این ترتیب، این امر وسوسه آمیز خواهد بود که یک تصویری را ترسیم کنیم که در آن یک چنین فهم نئولیبرالی از رابطه بین دولت و اقتصاد پیوسته در رابطه متوازن با یک فهم پست مدرنیسم از جامعه و فرهنگ زندگی کند. علوم اجتماعی نئولیبرال تنها خواهد توانست بعنوان یک چارچوب اصولی (یا اساسی) برای تفکر درباره ی ارتباط بین بازارها و سلسله مراتب ها باشد؛ علوم اجتماعی پست مدرنیسم تعدد، تنوع و پیچیدگی را می پذیرد و بدین گونه علوم اجتماعی خواهد توانست از نوع مطالعات فرهنگی باشد. اگرچه، دقیقا در پرتو انتقادات اخیر از علوم اجتماعی غیرواقعی، کسی نباید اجازه وسوسه را به خودش بدهد.

از یک طرف، بی ثباتی مداوم در کاربرد علوم اجتماعی در سراسر کشور و در سراسر نواحی وجود دارد. آن وضعیت بی ثباتی مداوم در کاربرد علوم اجتماعی باقی مانده است چرا که علوم اجتماعی خود را به دولت و حکومت متصل می کند و جهت گیری عملی علوم اجتماعی یک ارتباطی را میان سیاست گذاری عمومی و مداخله دولت بوجود می آورد که این ارتباط میان سیاست گذاری عمومی و مداخله دولت در اروپا بیشتر از ایالات متحده امریکاست. در مقابل، تحقیقات بر روی افراد و پیشرفت آن ها با کاربردهای احتمالی بواسطه ی اهمیت دادن به مشاغل، از جمله گروه ها و جنبش های خود آموز و خود جوش، توسعه یافته تر است در ایالات متحده. توسعه روش شناختی بیشتر از طریق تحقیقات بر روی تشکیلات در مقیاس وسیع می تواند بر جامعه اثر متقابل بگذارد، مانند نظر سنجی و تحقیق برای کسب و کار و احزاب سیاسی، همانا از منابع آینده ایالات متحده نگهداری می کند. اگرچه، اهمیت این ابزارهای دانش در اروپا به طور قابل ملاحظه ای افزایش یافته است (و ما در اینجا در مورد گسترش موسسات تحقیقاتی که به روش های گوناگون به بازیگران اجتماعی، از جمله نیز اتحادیه های تجاری، جنبش های اجتماعی، و سازمان های غیردولتی متصل شده اند، اشاره ای نکردیم).

از سوی دیگر، نه تئوری نفوذ فزاینده ی زندگی جهانی توسط یک قدرت یا مجموعه دانش و نه نظر مخالف بازگشت به یک مدل خود تنظیمی جامعه، نمی توانند پایدار باشند. مسائل مداوم در جوامع پست روشنگری وجود دارند که همیشه از تقاضا برای دانش اجتماعی مفید خارج از جامعه حمایت می کنند، اگرچه، چنین دانشی همیشه برای حل این مشکلات مفید است (این مشاهدات به خودی خود از مباحث پیشین در مورد تداوم تفاوت ها، از جمله انواع تفسیرهای ممکن از وضعیت سیاسی- اجتماعی در داخل حمایت می کند). تقاضا برای دانش ممکن است با امید به ایجاد استراتژی های سازمانی قابل پیش بینی باشد. اما ممکن است آن حد وسطی باشد برای توجیه تنوع و تفاوت موجود. در هر صورت، آن در کنترل یک وضعیت اجتماعی- سیاسی مؤفق نیست، زیرا انسان ها ممکن است دگر بار به شیوه های غیرقابل ادراک و فهم عمل نمایند. با این وجود، در سراسر جوامع و دوره های تاریخی، تغییرات قابل توجه به میزانی وجود دارد که امید به داشتن جهان اجتماعی عالمانه را تأیید می کنند، سرانجام جوامعی که به این امیدواری دست یافته اند و آن را در ابعاد فکری، نهادی و سیاسی مورد استفاده قرار داده اند، جوامعی هستند که توانسته اند جهان اجتماعی عالمانه را محقق سازند.

نتیجه گیری

پس از ظهور تفکر آزادی در انقلاب های اواخر قرن هجدهم، یک سری فرضیات به طور گسترده مطرح شدند که واژه «police» را تنها به عنوان نهادی برای حراست کردن از قانون و نظم بکار بگیرند، اما دیری نپایید که «سیاست» مورد نیاز بود، زیرا جامعه خود را بر اساس آزادی بیان و آزادی فردی تنظیم کرده بود. کسانی مانند بروک، همچنین هگل و سپس مارکس، می دانستند که نوع جدیدی از مداخله عمومی بر اساس این فرض از آزادی انتزاعی مورد نیاز خواهد بود. تاریخ بلندمدتی از جهت گیری سیاسی علوم اجتماعی لازم خواهد بود که برکنار از این منظومه اجتماعی- سیاسی جدید باشد و روش مطالعه اش را از بررسی راه های گوناگون برخورد با این وضعیت شروع کند. اساسا، دو استراتژی می تواند دنبال شود؛ آن ها در ابتدا استراتژی های جداگانه بودند، اما در طول قرن بیستم میلادی با روش های نوین ترکیب شدند. از یک سو، هدف بررسی رضایت مندی افراد از علوم اجتماعی در حال ظهور، و ارائه دانش مفید بر اساس توسعه استراتژی های تحقیقات تجربی است. از سوی دیگر، نگرانی در مورد نظم عملی جهان در این علوم اجتماعی، به تلاش برای شناسایی بخشی از نظم ذاتی در طبیعت موجودات انسانی و راههای معاشرت اجتماعی موجودات انسانی، یعنی پیش بینی و ثبات در تمایلات انسان و نتایج آن منجر شده است.

منابع

- Beck, Ulrich, and Wolfgang Bonß (1984), "Soziologie und Modernisierung," *Soziale Welt*, vol. 35, 381–406.
- Burke, Edmund (1993 [1790]), *Reflections on the Revolution in France* (ed. L.G. Mitchell), Oxford: Oxford University Press.
- Desrosières, Alain (1991), "The part in relation to the whole? How to generalise. A prehistory of representative sampling," in Martin Bulmer, Kevin Bales, and Kathryn Kish Sklar, eds, *The Social Survey in Historical Perspective 1880-1940*, Cambridge: Cambridge University Press, 217–44.
- Elzinga, Aant (1985), "Research, bureaucracy, and the drift of epistemic criteria," in Björn Wittrock and Aant Elzinga, eds, *The university research system: Public policies of the home of scientists*, Stockholm: Almqvist and Wiksell.
- Hall, Peter A., ed. (1989), *The political power of economic ideas: Keynesianism across nations*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Hartz, Louis (1955), *The Liberal Tradition in America*, New York: Harcourt, Brace and World.
- Haskell, Thomas L. (1977), *The emergence of professional social science: The American Social Science Association and the nineteenth-century crisis of authority*, Urbana: University of Illinois Press.
- Hawthorn, Geoffrey (1976), *Enlightenment and despair. A history of sociology*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Heilbron, Johan, Lars Magnusson, and Björn Wittrock, eds (1998), *The rise of the social sciences and the formation of modernity*, Dordrecht: Kluwer, *Sociology of the Sciences Yearbook*, vol. 20.
- Horkheimer, Max (1931), *Die gegenwärtige Lage der Sozialphilosophie und die Aufgaben eines Instituts für Sozialforschung* (Frankfurter Universitätsreden, vol. XXXVII), Frankfurt/M: Englert und Schlosser.
- Manicas, Peter (1991), "The social science disciplines: The American model," in Peter Wagner, Björn Wittrock and Richard Whitley, eds., *Discourses on society. The shaping of the social science disciplines*, Dordrecht: Kluwer, 45–71.
- Rothblatt, Sheldon (1981), *The Revolution of the Dons. Cambridge and society in Victorian England*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rueschemeyer, Dietrich, and Ronan van Rossem (1996), "The Verein für Sozialpolitik and the Fabian Society: a study in the sociology of policy-relevant knowledge," in Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds, *Social knowledge and the origins of modern social policies*, Princeton and New York: Princeton University Press and Russell Sage Foundation, 117–62.
- Schäfer, Ursula (1971), *Historische Nationalökonomie und Sozialstatistik als Gesellschaftswissenschaften*, Wien: Böhlau.
- Therborn, Göran (1976), *Science, class and society*, London: New Left Books.
- Tooze, J. Adam (1999), "La connaissance de l'activité économique. Réflexions sur l'histoire de la statistique économique en France et en Allemagne," in Bénédicte Zimmermann, Claude Didry and Peter Wagner, eds, *Le travail et la nation. Histoire croisée de la France et de l'Allemagne*, Paris: Editions de la Maison des Sciences de l'Homme, 55–79.
- Wagner, Peter (2001), *A History and Theory of the Social Sciences*, London: Sage.

- Wagner, Peter (2003), "Social sciences and social planning during the twentieth century," in Theodore M. Porter and Dorothy Ross, eds, *The Cambridge History of Science*, vol. 7: *The Modern Social Sciences*, Cambridge: Cambridge University Press, 591-607.
- Wagner, Peter, Björn Wittrock and Hellmut Wollmann (1991), "Social sciences and modern states," in Peter Wagner, Carol H. Weiss, Björn Wittrock and Hellmut Wollmann, eds, *Social sciences and modern states. National experiences and theoretical crossroads*, Cambridge: Cambridge University Press, 28-85.
- Wittrock, Björn (1985), "Social knowledge and public policy: Eight models of interaction," in Helga Nowotny and Jane Lambiri Dimaki, eds, *The difficult dialogue between producers and users of social science research*, Vienna: European Centre for Social Welfare Training and Research, 89-109.
- Wittrock, Björn, and Peter Wagner (1996), "Social science and the building of the early welfare state," in Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol, eds, *Social knowledge and the origins of modern social policies*, Princeton, NJ and New York: Princeton University Press and Russell Sage Foundation, 90-113.
- Zimmermann, Bénédicte, and Peter Wagner (2003), "Nation," in Stephan Lessenich, ed, *Wohlfahrtsstaatliche Grundbegriffe*, Frankfurt/M: Campus.